



گفتگو با
دو استاد نقاشی:
افضلی فرو
نوروزی طلب

هنر

ذاتاً الهی و دینی است

□ ماریان ناصر

□ فکر می‌کنم بهتر است نقاشی معاصر ایران مطلع سخن ما قرار گیرد. اساساً به نظر شما آنچه را که «نقاشی ایرانی و مستقل از هنر غرب و تأثیر آن» می‌نامیم، چیست؟

□ افضلی فر: بسم الله الرحمن الرحيم. هنر ذاتاً، حقیقتی است یگانه و آزاد از قیود زمان و مکان و غیر قابل تقسیم. لذا من هنر را نه شرقی و نه غربی و نه ایرانی و نه غیر ایرانی می‌دانم، زیرا که اعتقاد به تقسیم در هنر بواسطه هویتها متضمن تناقض آشکار خواهد شد. به دلیل آنکه اگر هویتها ذات هنر را تشکیل دهند به جهت تباین آنها با هم امکان ایجاد يك معنی محال است. هویت ایرانی چیزی است مباین و ناسازگار با هویتهای دیگر و نیز هویت شرقی مباین با هویت غربی است و به همین ترتیب است هویتهای دیگر. بنابراین فرضاً اگر یکی از هویتها، هنر باشد، دیگری مباین با آن است یعنی مباین با هنر است. نتیجتاً هنر چیزی است مستقل از هویتها و نهایتاً می‌توان گفت که هویتها به هنر منضم می‌شوند و نه عین هنرند و نه تعیین کننده هنر. هنر، زیبایی حقیقی است و زیبایی حقیقی هم تجلی کمال مطلق است؛ بنابراین به اعتقاد بنده، «هنر» ذاتاً الهی و دینی است.

□ شما فرمودید که هنر در ذات، الهی و دینی است. ذات واحدی دارد. این درست، اما کسی نمی‌تواند منکر تفرقه در عالم هنر و وجوه گوناگون هنر شود. آنچه که مسلم است، هنر در دوره‌های مختلف تاریخ بشر ظهور و بروز گوناگونی داشته است. براساس گفته شما ما باید منکر همه هنرهای گوناگون شویم و تنها يك چیز را که دارای وجه یا

گونه‌ای واحد است هنر فرض کنیم. آیا این نوع نگرش، انتزاعی و یا غیرممکن به نظر نمی‌رسد.

□ افضلی فر: خیر. بنا بر آنچه که گذشت انضمام هویتهای مختلف به هنر است که نوعی از گوناگونی را برای هنر پدید می‌آورد که آن گوناگوینها خارج از ذات هنر است. والا به کار بردن نام واحدی مانند هنر که می‌باید معنی آن از هر جهت یگانه باشد، بدون معنی خواهد بود. مگر قائل به اشتراك معنوی هنر نبوده باشیم، آنگاه بر هر چیزی می‌توان نام هنر نهاد. و نیز باید اضافه کنم هر چه نقاش است و یا عنوان اثر هنری را مجازاً به همراه دارد، لزوماً هنر نیست.

□ - آقای نوروزی طلب، در مورد حرفهای آقای افضلی فر شما....

□ نوروزی طلب: عرض کنم که بعضی وقتها در ارتباط با مقوله هنر از عباراتی استفاده می‌شود که باید از قبل توضیح داده شود. مثلاً وقتی می‌گوئیم: «عشق»، باید دید شما چه برداشتی از این کلمه می‌کنید. مطمئناً که هر کدام از ما برداشت‌های متفاوتی از لفظ عشق داریم. ولی آیا برداشت‌های مختلف ما با حقیقت عشق انطباق دارد؟ یعنی حقیقت عشق همین برداشت من نوعی است و یا نه؟

عشق حقیقتی دارد که ما بنا به ضعف وجودی خودمان، بنا به ادراکی که داریم، بنا به حالات مختلف روانی، یا نوع تربیت و یا اصلاً بنا بر دیدگاهی که نسبت به عالم هستی داریم عشق را تعریف می‌کنیم و ممکن است به طور اتفاقی هم تعریف ما همان حقیقت ذاتی عشق باشد.

اما این حقیقت باید اثبات شود. ممکن است آن مفهومی که من از عشق ارائه کرده‌ام با مفهومی که شما از عشقی ارائه می‌دهید متناقض باشد. این دو مفهوم اصلاً ربطی به حقیقت عشق ندارد. حالا ممکن است در بین جمعی واقعاً برداشت و فهم و ادراك حقیقی را چند نفر داشته باشند. غرض از این مثال این که لفظ، قراردادی بیش نیست. و اگر بخواهیم قضیه را به طور منطقی مورد بررسی قرار دهیم، لفظ یکی از انواع دلالت‌های وضعی است.

حقیقت معنا در لفظ ظهور پیدا نمی‌کند. مگر این که با توصیف و توضیح، حقیقت معنا را بیان کنیم. گفته می‌شود هنر، محصول خلوت بشری است. اما نمی‌پرسند که اساساً این خلوت چیست...؟

□ و از آن پیچیده‌تر: اصلاً هنر چیست؟
□ نوروزی طلب: بله اصلاً هنر چیست؟ هنر، خلوت دل انسانی است؟
حال انسان است؟ ظهور حال است؟ ظهور عواطف است، ظهور عشق است؟
اینها همه کلی‌گویی است. خوب بفرمایید آن عشق چیست؟ آن حال چیست؟ کسی می‌گوید این حال ممکن است يك حال الهی و یا يك حال غیر الهی باشد.

آن وقت از این دیدگاه، هنر به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌شود ولی در حقیقت ما باید به سراغ يك بحث اصلی و حقیقتی برویم. الان هنر را تقسیم می‌کنند به هنر شیطانی و هنر الهی یا هنر متمدن و غیر متمدن یا هنر دینی و هنر غیر دینی. تقسیمات بسیار زیادی در این زمینه وجود دارد.

هنر در ذات نمی‌تواند هم الهی باشد و هم شیطانی. جمع نقیضین در یک حقیقت محال است. حقیقت وجدانی و ذاتی هنر یک امر است نه دو چیز.

چرا، می‌تواند باشد. چون انسان هم دارای خصایل حیوانی است و هم دارای صفات الهی. انسان نه فرشته است و نه حیوان. یعنی نه می‌تواند مثل بهایم زندگی کند و نه مثل فرشته مدام در حال پرستش و عبادت باشد. چیزی بین این دو است: «امر بین الامرین».

یعنی دقیقاً بشر به هر دو طرف می‌تواند خود را سوق دهد. و از همین جا است که هنر، الهی و شیطانی می‌شود و اساساً تقسیمات متعددی می‌یابد.

■ نوروزی طلب: اشکال کار همین جا است. آنچه شیطانی است امر غیرذاتی برای هنر است. یک امر فرعی. بنا به نص صریح قرآن تمام ابناء بشر با فطرت الهی خلق شده‌اند.

حقیقت ذاتی انسان الهی است. زیرا فعل خداوندی است. شیطانی بودن و شدن، امر اختیاری برای انسان است. شما حتی پرستش را در ذات آن کسی هم که کافر و بت پرست است، مشاهده می‌کنید. همان کسی که می‌آید خدایی مثل شیوا را می‌پرستد. و یا مجسمه‌ای را پرستش می‌کند و یا نفس خود را می‌پرستد، در حقیقت مقصود او در پرستش، کمال مطلق است با این تفاوت که او کمال مطلق را نفس یا بت پنداشته است.

پرستش امر ذاتی تمام انسانها است. مقصود او در پرستش کمال مطلق است، با این تفاوت که او کمال مطلق را نفس یا بت پنداشته است. حالا ممکن است یک نفر برود پول بپرستد. یکی برود بت بپرستد، یکی برود خرما بپرستد، یکی برود خدا را بپرستد. امر پرستش، امر ذاتی است اما مصادیق پرستش دیگر ذاتی نیست، بلکه اختیاری است. این اختیار ممکن است از جهل انسان برخیزد یا از علم انسان. امر پرستش امر ذاتی است اما مصادیق پرستش دیگر ذاتی نیست.

■ اما فکر نمی‌کنید که امر پرستش امری الهی نباشد؟ پرستش جزء ذات انسان است. انسان ممکن است شیطان را هم بپرستد. نفس آماده‌اش را هم بپرستد. این صحبت شما که چیزی را اثبات نمی‌کند. غیر از این که پرستش نیز مثل خیلی از امور ذاتی دیگر، جزء ذات انسان است.

■ نوروزی طلب: پرستش و پرستیدن امر فطری و ذاتی در انسان است. و براساس «فطرت الله التي فطر الناس عليها» که شناخت و پرستش خداوند امری فطری است و تمامی انسانها در طول تاریخ از لحاظ روحی و باطنی به پرستش و عبادت و راز و نیاز پرداخته‌اند، نفس پرستش در انسان مورد نظر است نه مصداق یا مصادیق پرستش. انسان بر اثر انحراف از صراط حق به بت پرستی هم روی آورده است، و حتی به جای خداوند، شیطان را هم مورد پرستش قرار داده است.

بدنامند چون اشارت کرد دوست کفرایمان شد چو کفر از بهر اوست.

پرستش، مختص کمال مطلق و جمال مطلق است و انسان به گمان آن که آن کمال را در بت یا شیطان یا ماده یافته است آن را پرستش می‌کند. فرق است بین حقیقت پرستش و مصداق پرستش. مصداق حقیقی پرستش، «الله» است.

هیچ طالب را جز او مطلوب نیست در دو عالم غیر او محبوب نیست

در نهاد هنرمند، عشق به کمال و جمال مطلق مانند هر انسان دیگری موجود است و این امر نیز از امور فطری و ذاتی برای انسان است. گاه این عشق مصداق خطایی می‌یابد و به صورت کاشی در خدمت پرستش سلطانی ظهور پیدا می‌کند و گاه این عشق مصداق حقیقی خود را می‌یابد و در صورت معبدی برای پرستش خداوند تجلی می‌کند. در حقیقت پرستش مجازی و عشق مجازی براساس مصادیق خود معنای مجاز می‌یابد و اگر مصادیق نفی گردند، آنچه که باقیست، عشق و شور پرستش است و بس و نفس عشق و پرستش و حقیقت آن که از ودایع الهی است، مورد نظر است نه مصادیق آن.

حضرت امام خمینی (ره) در محرم راز به نکته‌ای بدیع اشاره می‌فرماید که اگر به طور دقیق و عمیق به آن توجه شود، مقصود حاصل می‌گردد:

«بدان که هیچ موجودی از موجودات از غیب عوالم جبروت و بالاتر و پائین‌تر چیزی ندارد و قدرتی و علمی و فضیلتی را دارا نیست و هرچه هست از او جل و علا است (ص ۸) «فطرت الله التي فطر الناس عليها» فطرت توحید که تمام انسانها بلکه تمام موجودات بر آن منظورند و آنچه توجه به آن شود و دنبال آن هر کس رود، چه علوم و فضائل و فواضل و چه در معارف و امثال آنها و چه در شهوات و هواهای نفسانی و چه در توجه به هر چیز و هر کس از قبیل بنهای معابد و مجو بهای دنیوی و اخروی ظاهری و خیالی و معنوی و صوری، چون حب به زن و فرزند و قبیله، و سران دنیوی چون شاهان و امیران و سیهبدان، یا اخروی چون علماء و دانشمندان و عارفان و اولیاء و انبیاء علیهم السلام همه و همه عین توجه به واحد کامل مطلق است. حرکتی واقع نشود جز برای او و وصول به او. و قدیمی برداشته نشود جز به سوی آن کمال مطلق. کمال مطلق همه کمالات است و الا مطلق نیست و هیچ کمالی و جمال و جمیلی ممکن نیست در غیر حق ظهور کند که این غیریت عین شرک است، اگر نگوییم الحاد است (ص ۱۲) هر انسانی بلکه هر موجودی بالفطره عاشق کمال است و متنفر از نقص، (۱۳) اگر قادری توجه به قدرتش دارد، این توجه به کمال قدرت است نه نقص آن و لهذا قدرتمندان دنبال قدرتهای بالاتر می‌گردند و خود نمی‌دانند قدرت مطلق، موجود مطلق است و تمام دار تحقق، جلوه ایست از آن موجود مطلق و به هر چه روآوری به او روآوری و خودمجبوبی و نمی‌دانی (ص ۱۳) این شیفتگان که در صراطند همه جوینده چشمه حیاتند همه حق می‌طلبند و خود ندانند آن را در آب بسه دنبال فراتند همه

بد نامند چون اشارت کرد دوست کفر ایمان شد چو کفر از بهر اوست و استاد شهید مطهری در کتاب انسان در قرآن ذیل عنوان پرستش تجلی روح انسان، می‌فرماید: «یکی از پایدارترین و قدیمی‌ترین تجلیات روح آدمی و یکی از اصیل‌ترین ابعاد وجود آدمی، حس نیایش و پرستش است. مطالعه آثار زندگی بشر نشان می‌دهد هر زمان و هر جا که بشر وجود داشته است، نیایش و پرستش هم وجود داشته است. چیزی که هست شکل کار و شخص معبود متفاوت شده است؛ از نظر شکل از رقصها و حرکات دسته جمعی موزون همراه با یک سلسله اذکار و اوراد گرفته تا عالیترین خضوعها و خشوعها و راحت‌ترین اذکار و ستایشها، و از نظر معبود، از سنگ و چوب گرفته تا ذات قیوم ازلی ایدی منزه از زمان و مکان، پیامبران پرستش را نیابردند و ابتکار نکردند، بلکه نوع پرستش را یعنی نوع آداب و اعمالی که باید پرستش به آن شکل صورت گیرد، به بشر آموختند و دیگر اینکه از پرستش غیر ذات یگانه (شرک) جلوگیری به عمل آوردند.»

■ مسلماً نص صریح قرآن و تمام احادیث و روایات و کلام گهربار حضرت امام (ره) و سخنان استاد شهید علامه مطهری پرستش حقیقی را از آن خداوند بزرگ می‌دانند و انحراف از این صراط مستقیم نامی جز شرک ندارد. و یا به تعبیر شما مصداق حقیقی پرستش، پرستش الله است و مختص کمال مطلق و جمال مطلق است. اما امر پرستش ذاتی است و جزء ذات انسان است و ممکن است به غیر حق تعلق گیرد که آن انحراف از صراط مستقیم است. اما پرستش جز ذات انسان است...

■ نوروزی طلب: و انسانها با آگاهی، علم، تحقیق، تتبع و سایر مسائلی که در حوزه علوم انسانی وجود دارد و در نهایت با اتکال به منبع فطرت و وحی می‌توانند مصداق حقیقی پرستش را بیابند. حال اگر در یافتن مصداق حقیقی پرستش اشتباه کردند یا به عمد به خاطر مطامعی، غیر خدا را پرستش کردند، این دیگر یک امر ذاتی برای انسان نیست، اشکال از خود ما است. نفس پرستش یک چیز است و مصداق پرستیدن چیز دیگر هویت ذاتی انسان حقیقتاً شیطانی نیست بلکه بالعکس الهی و رحمانی است. ظهور انسان جلوه جمال و رحمت الهی است و نمی‌تواند در هنر هم حقیقت ذات خود غیر الهی باشد آنچه که غیر الهی است امر انضمامی و خارج از ذات الهی انسان است که به اراده کسب کرده است. هنر هم از این مقوله جدا نمی‌باشد. هویت حقیقی هنر، الهی است. در ذات دو امری که متضادند نمی‌توانند با هم جمع شوند و هنر که یک امر واحد و یکپارچه است نمی‌تواند در بطن خود تحت دو مقوله متضاد وحدت حقیقی پیدا کند. شیطانی بودن امری خارج از ذات هنر است. باید ببینیم اساساً هنر با چه امری سر و کار دارد. استاد افضلی فر توضیح خواهند داد. خلاصه این که هنر با دو عنصر بیانی بیشتر سر و کار ندارد. عنصر بیانی زیبایی و عنصر بیانی موضوع. یکی از این دو، ذاتی هنر است و دیگری خارج از ذات هنر و فرع بر آن



□ **افضلی فر:** هنر ذاتاً حقیقتی است یگانه و آزاد از قیود زمان و مکان و غیر قابل تقسیم لذا من هنر را نه شرقی و نه غربی و نه ایرانی و نه غیر ایرانی می‌دانم؛ زیرا که اعتقاد به تقسیم در هنر بواسطه هویتها، متضمن تناقض آشکار خواهد شد.

□ **افضلی فر:** هنر، زیبایی حقیقتی است و زیبایی حقیقتی تجلی کمال مطلق، بنابراین هنر ذاتاً الهی و دینی است.

منطق و فلسفه اثبات این بیان را عهده دار است، مگر اینکه کسی بگوید من فلسفه و منطق را قبول ندارم. بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که باید هویت حقیقتی و ذاتی هنر یک امر ثابت باشد که ذات هنر ایجاد تضاد و هنر را به چند پاره تقسیم نکند. بنابراین به ناچار ذات هنر باید زیبایی باشد. چه بنده قبول داشته باشم چه قبول نداشته باشم. این یک اصل فطری و عقلی منطقی است. بعد بعضی از دوستان در قضاوت تعجیل می‌کنند و می‌گویند شما موضوع را در هنر انکار می‌کنید. خیر، موضوع را در هنر انکار نمی‌کنم، اصلاً هنر بدون موضوع وجود ندارد. تحقق پیدا نمی‌کند. اما این دلیل نمی‌شود که موضوع، ذاتی هنر است. موضوع امر خارج از ذات و حقیقت هنر است. عنصر انضمامی به هنر می‌باشد.

□ **در واقع به نظر شما تفاوت موضوعهاست که موجب گوناگونی هنرها می‌شود؟**

□ **نوروزی طلب:** تفاوت موضوعهاست که هویتهای مختلفی برای هنر به وجود می‌آورد. حقیقت هنر یک چیز است نه چند چیز. البته علاوه بر موضوع، ظرفها یا قالبهای مختلف هنری هم به اعتبار تجلی موضوع در این قالبها هم می‌تواند هویتهای مختلفی را برای هنر ایجاد کند.

□ **بالاخره باید هویتهای گوناگونی برای هنر قائل باشیم؟**

□ **نوروزی طلب:** قائل هستیم به استناد موضوع و قالب بیان نه به اعتبار حقیقت ذاتی هنر. که بیش از یک هویت ندارد.

□ **ببینید شما یک اصل کلی و ثابت را قبول دارید که می‌گویید هنر در ذات خودش یک چیز است.**

□ **نوروزی طلب:** یک امر ثابت است. هر آنچه که حاصل حضور الهی و اشراقی است، هنر است که حالا....

□ **افضلی فر:** با قید این که در قالب خاص بیانی ریخته می‌شود. نوعی تطابق باشد بین ظرف و مظهر.

□ **آقای نوروزی طلب فرمودند که تفاوت در موضوع هنر، موجب گوناگونی هنرها می‌شود. فکر می‌کنم در این بحث هم ما با توجه به گفته‌های شما، با مقوله موضوع در هنر سروکار داریم. آیا می‌توان برای موضوع هنر نقاشی ایرانی هویتی مستقل از نقاشیهای غربی یا شرقی در نظر گرفت؟**

□ **نوروزی طلب:** یعنی وجه افتراق هنر نقاشی ایرانی با هنر غربی و...

□ **نه، نه. آنچه فعلاً مطرح است، مقدمه این پرسش است. اساساً آیا می‌توان هویت مستقلی برای نقاشی ایرانی در نظر گرفت؟ نمی‌خواهم وجه افتراقش با دیگر موضوعات هنری را بگویند. یعنی هویت نقاشی ایرانی را مشخص کنید.**

□ **نوروزی طلب:** منظور شما از نقاشی ایرانی یعنی همین نقاشیهای مینیاتوری است که مصطلح است.

□ **شما لطف کنید بگویید. من دارم می‌پرسم. چون روی همین مساله هم حرف است می‌گویند مینیاتور از چین گرفته شده و...**

□ **نوروزی طلب:** ببینید ما اینجا یک بحث دو

بعدی در هنر نقاشی داریم و یک بحث سه بعدی. که بحث اساسی بین تفاوت‌های نقاشی غربی و نقاشی ایرانی (مینیاتور) می‌باشد. که بیان دو بعدی، بیان غیر مادی و الهی است و بیان سه بعدی بیان مادیت و شرک.

□ **افضلی فر:** استرلیزاسیون هم مطرح هست.

□ **نوروزی طلب:** بله استرلیزه کردن فرم. یعنی ما حول و حوش این مباحث باید مقدماتی را ارائه بدهیم. بعد آنوقت بگوییم اگر منظور از نقاشی ایرانی آن نقاشی است که ایرانیها نقاشی می‌کنند یا نه. دوره خاص یا مکتب خاصی مثل نگارگری ایرانی یا مینیاتور مد نظرتان هست که این هم باز بحث مستقلی است. اگر منظورتان از نقاشان ایرانی و نقاشی ایرانی، مدرنیسم است، در نقاشی معاصر ایران و تقلید از هنر مدرن غرب است که باز...

□ **بنابر این موقعی که به ذات هنر می‌پردازیم، ذات هنر یک چیز ثابت و واحد و مشخصی است. اما در حوزه موضوعات هنر است که این تفکیک و تفرق و تشتت آراء پیش می‌آید؟**

□ **نوروزی طلب:** اکثر بزرگان مباحث نظری، بین عنصر بیان موضوعی و عنصر بیان زیبایی در هنر خلط کرده‌اند و نتوانسته‌اند امر ذاتی و غیر ذاتی هنر را از یکدیگر تفکیک کنند.

برخی از آنها که تفکیک کرده‌اند بین زیبایی حقیقتی و نسبی خلط کرده‌اند. برخی دیگر که بین این دو نوع زیبایی تفاوت قائل شده‌اند لکن ندانسته‌اند که ذاتی هنر، زیبایی حقیقتی است و یا زیبایی نسبی. نتیجتاً در بیان ایشان از هنر تشتت دیده می‌شود.

□ **اساساً شما از این تفکیک چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیری؟ حداقل روی نتیجه آن بحث کنیم. چون با این تعریفی که شما از هنر ارائه می‌دهید، هنر به شکل گوه‌ری دست نیافتنی چهره می‌نماید که اساساً در طول تاریخ نمی‌توان مصادیق عینی آن را جستجو کرد. برای آن هنر ذاتی، هنری که شما از آن نام می‌برید، اصلاً تفرق و تشتت بر آن مترتب نیست. این هنر در طول تاریخ مصادیق عینی دارد و می‌شود روی آن صحبت کرد؟**

□ **افضلی فر:** اولاً از این تفکیک نتیجه ارزشمندی گرفته می‌شود و آن این که امور متباین را، یک حقیقت و امر واحد تلقی نمی‌کنیم و به آنچه که واقعا باید باشد متوجه می‌شویم. نانی یا این بیان و دیدگاهی که از هنر ارائه می‌شود تمام آثار ارزشمند هنری را در سطح جهان شامل می‌شود و تفاوت آثار آنها در شدت و ضعف خلوص بیان هنری آنها می‌داند. مثلاً آثاری را به صرف این که در آن فرم و رنگ به کار رفته است، هنر نمی‌داند، مگر اینکه در آن به نحوی بیان زیبایی حقیقتی مطرح باشد. لذا آثار به هر درجه واجد معنی زیبایی باشند، به همان نسبت هنری‌اند. نتیجتاً برای تشخیص آثار هنری از غیر هنری و تمیز شاهکار از غیر آن بر خلاف پندار بعضی از هنر شناسان احتیاج به میزان هست. با این که میل ندارم از غریبها مثال بیاورم لکن در



نباشد. شما فرمودید که زیبایی عین هستی است، یا این که وجود و هستی مصداق زیبایی است؟
■ افضلی فر: وجود و هستی عین زیبایی است.

■ نوروزی طلب: وجود و هستی عین زیبایی است؟ یعنی این دو لفظ از قدرت جانشینی برای یکدیگر برخوردارند؟

■ افضلی فر: بله دقیقاً همینطور است.
■ نوروزی طلب: زیبایی و هنر عیناً در عالم خارج نمی‌توانند ظهور و حضور پیدا کنند.
■ افضلی فر: فقط جلوه‌هایی از آن....

■ نوروزی طلب: جلوه‌هایی از آن را شما می‌توانید مورد اشاره قرار دهید، به عنوان مثال مفهوم کلی انسان چگونه در ذهن حاضر می‌شود. ذهن از جزء جزء افراد انسان یک مفهوم کلی می‌سازد، به نام مفهوم کلی انسان. این مفهوم کلی انسان را در خارج نمی‌توان مورد اشاره حسی قرار داد. در خارج مصداق آن را می‌توان مورد اشاره حسی قرار داد.

عمر و زید و حسن انسانند. اما خود انسان یا مصداق آن در حوزه هنر و زیبایی می‌گویند زیبایی و هنر ظهور خارجی ندارد و قادر به اشاره حسی نیست. چیزهایی که قابل اشاره حسی است، مصداق هنر و زیبایی است.

بعضی‌ها می‌گویند همین وجود و هستی عین زیبایی و خود زیبایی است، این خود زیبایی یا مصداق زیبایی یک خصوصیتی دارد این خصوصیت را اگر شما کشف کنید، هر چقدر آن خصوصیت را شدت دهید زیباتر می‌شود یا به عبارتی هنری‌تر می‌شود. اما اشکالی وجود دارد که آیا واقعاً عالم هستی، عین زیبایی است، یا این که «مصداق» زیبایی است. به عبارت روشن‌تر اموری هستند که قابل ادراک ما نیستند. از جمله معقولات که آنها هم یک زیبایی معقول دارند. یک صورتهای زیبایی هم وجود دارد که در بعضی جنبه‌ها با ماده ظهور پیدا کرده و در جایی ظهور پیدا نکرده و باید ظهور پیدا کند، البته در قالب دیگری که آن قالب، قالب حسی و محسوس هم نیست. ما یک زیبایی معقول داریم و یک زیبایی محسوس. زیباییهای معقول قابل اشاره حسی نیستند.

منتهی سئوال اصلی ام از استاد افضلی فر این است که آیا واقعاً وجود و هستی عین زیبایی است یا مصداق آن و یا اگر عین زیبایی است به چه دلیل، و اگر مصداق آن است به چه دلیل؟

■ افضلی فر: عرض می‌کنم که زیبایی حقیقتی است نه جزئی و نه کلی. نه از موقله محسوس است و نه از موقله مفاهیم، وجود نه جزئی است و نه کلی. اما هستی که در خارج جلوه می‌کند و حس می‌خواهد آنرا دریافت کند، بالطبع جزء و کل مطرح می‌شود و یا مثلاً عقل برای اشیاء صورت نوعی تصور می‌کند، ولی خارج به عینه یک چیز بیش نیست. واحد حقیقی است، به این اعتبار خود زیبایی است. ولی آنجا که محسوس است در واقع به اعتبار ادراک حسی دارد تجزیه می‌شود، و به لحاظ عقلی تحت یک صورت نوعی نیز قرار می‌گیرد.

این مورد ناچارم از یک پدیدار شناس ماهوی آلمان به نام ادموند هوسرل که مطلب درستی را مطرح کرده است، نقل قول کنم. او می‌گوید: «اگر ماهیت هنر از پیش معلوم نشده باشد، تحقیق تجربی، در باره تاریخ هنر محال خواهد بود. پس علاوه بر سنجش ارزش هنری یک اثر تجربی باید به معنی هنری برد و دانست که هنر بذاته چیست، در غیر این صورت هر چیزی را می‌توان هنر نام نهاد....» ما هم همین را می‌گوییم، آن هنری که همه از آن دم می‌زنیم کدام است؟ و در آن تقسیماتی قائل می‌شویم. آن تقسیمات بر چه مبنای است. یعنی منشاء تقسیم چیست؟ به نظر ما تقسیماتی که تاکنون معمول بوده است به خارج از ذات هنر تعلق دارد. همانگونه که عرض شد اکثر زیباشناسان و مقصدین هنری راجع به زیبایی هنری دچار خبط شده‌اند، متوجه تفاوت زیبایی حقیقی و نسبی نشده‌اند. گاهی زیبایی حقیقی و نسبی را مساوی هم انگاشته‌اند و زیبایی نسبی را که یک رابطه یک طرفه فرد است با جهان خارج و با تغییرات فرد، آن زیبایی دگرگون می‌شود، تنها زیبایی موجود در هنر دانسته‌اند. بدین لحاظ زیبایی پدیده متغیری می‌شود. این است که اکثریتی زیبایی را یک امر متغیر می‌دانند و آن به تبع تغییر زمان، جامعه، اقلیم، و... تغییر می‌کند.

ولی آیا آنچه که متغیر باشد و آن تغییر منجر به امور متباینی بشود، نه تغییر در جهت کمال و یا نقص و نه شدت و ضعف، بدین ترتیب آیا می‌شود لفظ زیبا را به امور متضاد اطلاق کرد؟ معلوم است که این اطلاق صرفاً لفظی است نه معنوی. پس تکلیف چیست؟ هنر واقعاً ظرف کدامیک از این زیباییها است؟ اگر بگوییم هنر، ظرف همان زیبایی متغیر است، نتیجه می‌شود که هنر به امور متباینی صدق می‌کند و ضد خودش را هم شامل می‌شود. در چنین برداشتی از هنر دچار تضاد غیر قابل حلی می‌شویم، مگر اینکه بگوییم هنر، یک معنی واحد و مستقل و درستی دارد و زیبایی هم یک معنی واحد و روشنی دارد. و بدین ترتیب زیبایی، و هنر متضمن ضد خود نمی‌شوند. ما معتقدیم که برای هنر و زیبایی می‌شود معنی واضحی را ارائه کرد. نظر خود را در باره معنی زیبایی بطور اجمال عرض می‌کنم. زیبایی حقیقی، آن است که تکیه بر ذهنیت انسان ندارد، یعنی اعتباری نیست، بلکه حقیقتی است اصیل و به عبارت دیگر زیبایی حقیقی همان وجود و هستی است که از بدیهی‌ترین بدیهیات و بی‌نیاز از تعریف است و لذا موجود در هر مرتبه از کمال واجد همان مرتبه از زیبایی است و مطلقاً زشتی در آن راه ندارد. بنا بر این موجودات به تمامه مظهر ظهور حقد و زیبایی محض. یعنی آنچه که موجودات در ظرف وجودی خود دارند، زیبایی است و لذا حقیقت زیبایی، امری است که تنها از طریق شهود عرفانی دریافت می‌شود. هنر، همان زیبایی حقیقی است که با یک تفاوت، عبارتست از ایجاد و انشاء از طرف انسان، لذا اگر بگوییم که هنر، زیبایی حقیقی انشایی است و یا زیبایی حقیقی انشایی هنر است. سخن صادقی است.

■ نوروزی طلب: می‌خواهم برای مخاطبین ما قضیه کاملاً روشن شود و مطلب برای آنها گنگ

■ نوروزی طلب: هنر ذات نمی‌تواند هم الهی باشد و هم شیطانی. جمع نقیضین در یک حقیقت محال است.
 ■ نوروزی طلب: هنر، نسبی نیست. بلکه عبارت نسبت درمقایسه با کمال مطلق زیبایی مورد نظر است و بهتر است به جای نسبت از «مراتب» سخن گفت.
 ■ نقاشی ایرانی به معنای اخص خود از عوامل هنر چینی، هندی و مغولی تأثیر فراوان پذیرفته است.

■ نوروزی طلب: یک مشکلی در اینجا وجود دارد. مثلاً وقتی شما می‌گویید وجود، خود وجود هم در خارج قابل اشاره حسی نیست. در واقع مصداق وجود قابل اشاره حسی است. به هر صورت به این نتیجه می‌رسیم که آن کثرات، حاصل رابطه فرد انسان است با هستی. و اگر انسان از لحاظ عقلی بخواهد این ارتباطات حسی خودش را قطع کند، مواجه می‌شود با یک موجود بسیط که دارای هیچ ابغادی نیست و آن عین زیبایی است که در بند هیچ قیودی نیست.

یعنی قیودی که به واسطه برخورد حسی به وجود می‌آید از بین می‌رود. یعنی بنده و طبیعت و هستی یک چیز یک پارچه و واحد می‌شوند. حال برگردیم به حوزه هنر.

حالا ببینیم نقاشی ایرانی واجد این خصوصیات هست؟ اگر هست که هنر است، اگر نیست چه مرتبه‌ای از هنر است؟ حال ممکن است، تمامی آن خصوصیات را نداشته باشد. یک مراتبی از آن را داشته باشد ما باید ببینیم که این مراتب را تا چه مقدار دارد تا هویت کلی‌اش مشخص بشود.

■ **افضالی فر:** باید محسوس باشد والا تحقق پیدا نمی‌کند.

■ **نوروزی طلب:** به عبارت دیگر هنر غیر محسوس نداریم. اگر باشد در ذهن است که قابل دست یابی نیست.

■ **افضالی فر:** بله یک نمونه خارجی می‌خواهد برای محسوس بودن آن.

□ **اما آیا می‌توان هنرمند را در قوانین و قراردادهای کاملاً مشخصی محصور کرد؟**

■ **نوروزی طلب:** هنر، قالبی برای ظهور می‌خواهد، بله ممکن است کسی علم عروض و قافیه بداند ولی شاعر نباشد. اما هنر قالب مناسب با محتوای خود را باید بیابد. اما این قالب باید زیبا باشد.

□ **درواقع وجه متمایز هنر از دیگر مباحث، همین زیبایی است...**

■ **نوروزی طلب:** بله. اگر عنصر زیبایی را از پدیده‌های هنری حذف کنیم، دیگر چیزی به نام هنر نخواهیم داشت. پس اصالت با زیبایی است. اصالت با موضوع نیست. در بعضی از قالبهای هنری غلبه با موضوع است. اما اگر عنصر زیبایی را در همین قالبی که در آن غلبه با بیان موضوع است، حذف کنیم دیگر هنری وجود ندارد. اساساً حقیقت ذاتی هنر با زیبایی است. □ **آیا می‌توان مصادیق عینی برای این هنر اصیل در طول تاریخ پیدا کرد؟**

■ **نوروزی طلب:** اگر عنصر حقیقی و ذاتی و اصیل هنر را زیبایی و برای ظهور زیبایی در هنر عوامل تناسب، توازن، ریتم و در یک کلام هماهنگی و وحدت حقیقی را اصل و اساس بدانیم، هر بیان هنری که واجد وحدت و هماهنگی باشد، مصداق عینی هنر خواهد بود. این امر مختص به زمان و مکان و فرد خاصی نیست. به عبارت دیگر حقیقت هنر نه شرقی است و نه غربی.

نکته اساسی که باید مورد دقت قرار گیرد، این است که زیبایی و وحدت و هماهنگی از امور تشکیکی هستند و دارای شدت و ضعف می‌باشند و بدین اعتبار دارای مراتب خواهند بود. مراتب هنر با درک مراتب زیبایی در قالب بیان هنری مقدور خواهد بود و این امر تا سیر به کمال مطلق قابلیت ارتقاء دارد. نظر به تفاوت‌های ظرف و مظهر و یا صورت و محتوا در قالبهای مختلف، بیان هنری نظیر نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، موسیقی، هنرهای نمایشی و... ادبیات ظهور متفاوت زیبایی حقیقی در این قالبها، می‌توان در مورد مصادیق قابل تبیین بررسی و به حکم نسبی

بر اصالت هنری در صورت بیانی دست یافت. البته توجه دارید که هنر، نسبی نیست، بلکه عبارت نسبت در مقایسه با کمال مطلق زیبایی مورد نظر است و بهتر است به جای نسبت از مراتب سخن گفت.

آنچه که در ذات هنر است و ثابت است، زیبایی حقیقی است. زیبایی حقیقی عین وجود است. به طور مطلق، حس نمی‌تواند زیبایی حقیقی را ادراک کند. زیرا کار حس، انقسام و جزئی کردن است. عقل است که کل و یکپارچگی و وحدت را درک می‌کند و انسان را به وادی مشاهده هدایت می‌کند. شهود سر منزل عشق است و حقیقت یکپارچه و خالص و مطلق که همانا زیبایی و وجود است، در این مرتبه قابل دریافت است.

خاک زن در دیده حس بین خویش دیده حس دشمن عقل است و کیش دریافت شهودی از حقیقت وجود که همانا ادراک زیبایی حقیقی است موجب عشق و شیفتگی هنرمند می‌گردد و هنرمند حکایت این عشق و شیفتگی را در قالب مناسب بیان هنری انشاء می‌کند. انشاء به معنی پدید آوردن است. هنرمند با مراتب کمالی در ادراک قادر به بیان صورگوناگون خواهد بود.

یک نکته بیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زبان که می‌شوم نامکرر است. این تنوع و تکثر و گوناگونی موجد حقیقت زیبایی است که به جلوه‌های بدیع با مخاطبین به گفتگو می‌نشیند و شرح دیدار می‌کند. دید و نگاه ما اگر دید صرف حسی باشد، از دریافت امور غیر حسی محروم خواهیم شد. ادراک و دریافت امور مجرد که عاری از ماده و احکام آن می‌باشند در حوزه‌ای فراتر از حس مقدّم می‌باشد و ادراک این امر، معرفت عرفانی را طلب می‌کند.

□ **چه کسی می‌تواند مدعی باشد که به هنر اصیل دست یافته است و معیارهای عملی تشخیص این هنر اصیل چیست؟**

■ **نوروزی طلب:** کسی می‌تواند مدعی دست یافتن به هنر اصیل باشد که حقیقت ذاتی هنر یعنی زیبایی را ادراک و در قالب مناسب بیان هنری آن ادراک را انشاء کند.

معیارهای عملی تشخیص این امر به شناخت تفاوت‌های قالبهای مختلف بیان هنری بستگی تام دارد. اجمالاً ظهور نام معنا در صورت بیان هنری می‌تواند به عنوان معیار کلی در نظر گرفته شود.

محتوای متعالی اثر هنری و سنخیت این محتوای متعالی (الهی) با صورت بیانی به عنوان امر ضروری در هنر اصیل، ملاک قضاوت خواهد بود و در نهایت زیبایی به عنوان امر ذاتی هنر که ظهور عینی و محسوس خواهد یافت، می‌تواند معیار حقیقی برای هنر اصیل قرار گیرد. بحث از چیستی و ماهیت زیبایی و چگونگی ظهور آن در قالبهای مختلف بیان هنری راهگشای عمل خواهد بود که باید به طور تفصیل مورد بررسی قرار گیرد که در این مختصر پرداخت به آن میسر نیست و تنها به اشاراتی بسنده شد.

□ **البته اشاراتی کلی، و اما این پرسش ما بی پاسخ ماند: آیا می‌توان برای «موضوع» هنر نقاشی**

ایرانی هویتی مستقل از نقاشیهای غربی یا شرقی در نظر گرفت؟

■ **نوروزی طلب:** پاسخ شما منفی است. زیرا آنچه که به هنر اصالت می‌بخشد موضوع نیست. موضوع، تعیین کننده هویت نقاشی ایرانی نیست. زیرا یک موضوع واحد می‌تواند دستمایه کار نقاشی ایرانی، چینی یا ژاپنی قرار گیرد هیچ منع ذاتی نیز موجود نیست که فی‌المثل یک نقاش در اروپا نتواند موضوع یک نقاشی ایرانی را دستمایه کار خود قرار دهد. آنچه که می‌تواند موجب تفاوت آثار هنری با موضوع واحد گردد، همانا نحوه بیان است.

ذکر این نکته ضروری است که در هنر نقاشی ایرانی، غلبه با بیان موضوع است و نقاشی ایرانی جنبه روایی دارد و به همین جهت در بستر ادبیات پرورش یافته است و در حقیقت نوعی تصویر سازی (اپلوستراسیون) می‌باشد و عناصر تزئینی و ترکیب بندهای خاص تصویر سازی نظیر استفاده از کلام در متن تصویر با غنای ویژه‌ای در این قالب بیان هنری به عرصه ظهور پیوسته‌اند.

شیوه بیان تصویر هم مشکل می‌تواند هویت خاص و مستقل نقاشی ایرانی را معرفی کند. باید توجه داشت که عوامل متشکله در نقاشی ایرانی، عواملی است که در طی سیر تاریخی هنر و ارتباطهای فرهنگی و هنری با اقوام گوناگون و سبکهای هنری مختلف، شکل گرفته‌اند و نقاشی ایرانی به معنای اخص خود از عوامل هنر چینی، هندی و مغولی تأثیرات فراوان پذیرفته است و طی قرون متمادی به طور مستمر در معرض تأثیر عناصر تصویری فرهنگهای مختلف و شیوه‌های گوناگون هنری قرار داشته و نمی‌توان برای آن یک هویت کاملاً اختصاصی و مستقل تعیین کرد، بلکه باید به طور کلی در پی اصول عمومی این شیوه هنری در طی سیر تحولات تاریخی هنری آن بر آمد.

فی‌المثل اگر بخواهیم هویت خاص نقاشی ایرانی را با بیان دو بعدی یا استفاده از رنگهای تزئینی و عدم استفاده از پرسپکتیو و عوامل تزئینی و علائم نوشتاری مورد بررسی قرار دهیم، در می‌یابیم که کلیه عوامل فوق به طور مشترک در آثار نقاشی غیر ایرانی (نظیر چینی و هندی) نیز به چشم می‌خورد. در نهایت به این نتیجه خواهیم رسید که نحوه ترکیب این عوامل می‌تواند هویت خاص نقاشی ایرانی را روشن کند. در حقیقت به قول اریک نیوتون باید به دنبال شناخت امضای هنرمند که در سراسر اثر هنری، هویت او را معرفی می‌کند باشیم و با درک روح کلی حاکم بر این آثار طی تمرین و ممارست فراوان بتوانیم اختصاصات و هویت خاص نقاشی ایرانی را تشخیص دهیم.

□ **حرف و بحث در این خصوص تمامی ندارد. ولی فکر نمی‌کنم بتوان در قالب یک مصاحبه به اصطلاح مطبوعاتی بیش از این به مطلب پرداخت. باشد تا این گفتگو مقدمه و مدخلی باشد برای صحبتهای جدیتر در این زمینه. و به هر حال، از شما که وقتتان را در اختیار ادبستان قرار دادید، تشکر می‌کنم.**